

هویت، قومیت و سیاست خارجی در خاورمیانه

جعفر حق پناه*

استادیار پژوهشکده مطالعات راهبردی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱/۶ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۱۲/۱)

چکیده:

طی دهه‌های اخیر، سیاست خارجی دولت‌های خاورمیانه‌ای عمیقاً از رشد هویت‌های قومی و مذهبی در این منطقه تأثیر پذیرفته، در حالی که رهیافت رئالیسم همچنان منطق حاکم بر تحلیل سیاست در خاورمیانه باقی مانده است. این مقاله در قالب رهیافت سازه‌انگاری به تحلیل نقش متغیر نوظهور هویت قومی بر سیاست خارجی دولت‌ها در خاورمیانه می‌پردازد و بر تفکیک‌ناپذیری حوزه سیاست داخلی و مسائل آن، مانند سیاست قومی از سیاست خارجی این دولت‌ها و تأثیرپذیری آنان از مؤلفه‌های معنایی و هویتی تأکید دارد.

واژگان کلیدی:

هویت، قومیت، سازه‌انگاری، رئالیسم، خاورمیانه، سیاست قومی

Email: haghpanah2000@yahoo.com

* فاکس: ۸۸۸۹۶۵۶۱

از این نویسنده تاکنون مقاله ذیل در همین مجله منتشر شده است:

"موازنه فراگیر: الگوی تحلیل نقش قومیت بر سیاست خارجی با تأکید بر خاورمیانه"، شماره ۲، سال ۸۹

مقدمه

پرسش اصلی مقاله حاضر این است که هویت‌گرایی قومی در خاورمیانه چه و چگونه تأثیری بر سیاست خارجی دولت‌های این منطقه دارد؟ در پاسخ اولیه به این پرسش، ضمن بحث از چیستی هویت، تفکیک هویت دولت از هویت ملی و نیز هویت از ایدئولوژی، بر مبنای رهیافت سازه‌انگاری الکساندر ونت، ابعاد و فرآیند این تأثیرگذاری تجزیه و تحلیل می‌شود. به طور کلی برداشت‌های متعدد از مفهوم هویت در مطالعات علوم اجتماعی وجود دارد و اغلب تعاریف با فهم «خود» در برابر «دیگران» شروع می‌شود. به طور خلاصه، هویت‌ها فقط امری فردی یا روان‌شناختی نیستند بلکه امری اجتماعی به شمار می‌روند که عمیقاً از تعامل و رابطه با دیگران متأثر بوده و بازیگران از طریق تعامل و مشارکت در چارچوبی نهادی به هویتی متناسب می‌شوند (میرمحمدی، ۱۳۸۳: صص ۱۲-۸). به همین صورت، هویت‌های ملی و هویت دولت‌ها در پیوند با ملت‌ها و دولت‌های دیگر شکل می‌گیرند. هویت‌های جمعی با روابط مردمان یک کشور با ساکنان جوامع و سرزمین‌های دیگر در پیوند قرار دارد. هویت دولت می‌تواند به مثابه هویت جمعی و به صورت رسمی مشخص شده و مرتبط با تشکیلات دولت تعریف شود. هویت ملی به مثابه گروهی از مردم که آرزومند یا دارای سرزمین تاریخی، اسطوره‌های جمعی، حافظه تاریخی، وظایف یا حقوق قانونی نسبت به تمام اعضا و با نشانه‌هایی برای تمیز خود از دیگران تعریف می‌شود (میرمحمدی، ۱۳۸۳: صص ۳-۷۲). از این منظر به لحاظ تحلیلی هویت دولت و هویت ملت از یکدیگر متمایز است؛ همان‌گونه که آنتونی اسمیت آن را به خوبی بیان کرده است:

«دولت منحصرراً به نهادهای عمومی اشاره داشته، از نهادهای اجتماعی دیگر متفاوت و مستقل است و از حق انحصاری اعمال زور برخوردار بوده و پیوندی با سرزمینی خاص دارد. از طرف دیگر، ملت بر یک پیوند سیاسی و فرهنگی و تعهد به جامعه سیاسی خاص همراه با اشتراک در فرهنگ و سرزمین تاریخی دلالت دارد. البته این به معنی انکار همپوشی میان این دو مفهوم نیست خصوصاً آن که هر دو به طور مشترک به سرزمین تاریخی و (در دولت‌های دمکراتیک به) حاکمیت مردم اشاره دارند. در حالی که دولت‌های مدرن باید خودشان را در قالبی ملی و مردمی به مثابه دولت‌هایی با ملت‌های خاص، مشروع جلوه دهند اما معنا و علایق آنها کاملاً متفاوت است» (اسمیت به نقل از: حق‌پناه، ۱۳۸۷: صص ۷۸).

زمانی محققان روابط بین‌الملل، تفکیک بین هویت دولت و هویت ملت را ضروری نمی‌دانستند. مفروض غالب در سال‌های جنگ سرد این بود که دولت به جای این که جامعه‌ای ناهمگون در داخل مرزهایش تعریف شود می‌تواند به مثابه ملت تعریف شود. اما بعد از جنگ سرد و بروز جنگ‌های داخلی بر اثر اختلاف هویتی و نژادی، بسیاری از محققان روابط

بین‌الملل ناچار به بازنگری در مفروضات خود شده و ناهمگونی بین دولت و ملت را در بسیاری از مناطق جهان به رسمیت شناختند. در حقیقت، فقدان همپوشی بین هویت دولت و ملت امکان دارد فی‌نفسه بی‌ثباتی و موقعیتی خطرناک به وجود آورد. یکی از دلایل آن، اقدامات سیاسی، اقتصادی و نمادین دولت برای تغییر وفاداری‌ها از نمادهای فراملی به نمادهای دولت است. این اقدامات به برخوردهایی میان رقبا برای کسب قدرت و در نتیجه گسترش مناقشه از سطح ملی به سطح بین‌المللی منجر می‌شود. این پیامدها توجه محققان بین‌المللی را به خود جلب کرد. این محققان برای بررسی فرآیندهای فراملی و پیامدهای بین‌المللی این روند رو به رشد، شروع به بسط نگرشی نظری خود کرده‌اند (بالمر و سولوموز، ۱۳۸۱: صص ۹-۲۲۱).

تفکیک هویت از ایدئولوژی

به طور کلی تفکیک هرگونه بحث درباره رابطه هویت ملی و هویت قومی با دولت‌سازی، به سرعت این سوءظن را ایجاد می‌کند که ما فقط مفهوم هویت را جایگزین مفهوم بسیار مشابه آن یعنی ایدئولوژی می‌سازیم. این بدگمانی خصوصاً در تحقیق درباره خاورمیانه بسیار شایع است؛ چرا که برای دهه‌های متوالی، بحث‌ها حول ایدئولوژی ناسیونالیستی و عربی و بعدها اسلام‌گرایی متمرکز بود و گرایش بسیار میان پژوهشگران مختلف از جمله «الخدوری»، «بی‌جی واتیکوتیز» و «اسحاق والت» برای پرداختن به نقش و جایگاه ایدئولوژی در خاورمیانه دیده می‌شد. اما با پیگیری ریشه‌ها و کارکردهای ایدئولوژی و هویت می‌توان بین آنها تمایز قائل شد. در تحقیقات مارکسیستی از مفهوم ایدئولوژی برای تبیین چگونگی بازتولید روابط سلطه از کمترین حد از اجبار مستقیم استفاده می‌شود (Brubaker and cooper, 2000: p. 41).

بر مبنای این دیدگاه، افراد دارای منافع عینی هستند که نوعاً از جایگاه آنها در ساختار اجتماعی نشأت می‌گیرد و افراد را به عمل در جهت منافع‌شان وادار می‌کند. این نوع ادعا با مفهوم آگاهی کاذب مرتبط است. بنابراین، مطالعات ایدئولوژیک نوعاً نشان داده‌اند که ایده‌های طبقات فرودست، منافع واقعی آنها نبوده بلکه همسوبامنافع طبقه حاکم است (بشیر، ۱۳۷۰، مقدمه مترجم).

محققان روابط بین‌الملل و دانش‌پژوهان خاورمیانه نیز ایدئولوژی را این گونه تلقی کرده‌اند. در واقع، تمایل عمومی به این سمت بوده است که منافع به طور عینی از توزیع بین‌المللی قدرت ناشی می‌شود. فرض این رویکرد واقع‌گرایانه بر این است که دولت‌ها ایده‌های معین با نام و در پوشش مفاهیمی مانند منافع انسانی یا «اجتماع بین‌المللی» به واقع منافعی را ترویج می‌کنند که در حقیقت منافع طبقه مسلط است. قدرت‌های بزرگ برای بیشتر

کردن منافع خود از ایده‌هایی خاص مانند ایده رسالت شهروندی برای توجیه سیاست‌های مورد نظر خود بهره برده‌اند، به نحوی که دولت‌های پیرو، این ایده‌ها را می‌پذیرند. این ایدئولوژی اطاعت آنها را باز تولید می‌کند. برای مثال، هنگامی که محققانی مانند «عجمی»، «واتکیوتیز» و «خدیووری» به عربیسم اشاره می‌کنند، نوعاً این ایدئولوژی را به مثابه ابزاری در دست رهبران مستبد تلقی می‌کنند.

از دهه ۱۹۷۰ بحث‌های علمی درباره هویت به طور فزاینده رایج یافت به خاطر تلاش برای درک این که افراد چگونه موقعیت اجتماعی تقلیل‌ناپذیر را در ساختار مادی تصاحب می‌کنند و چگونه این موقعیت‌ها، اقدامی و نیز فهم چگونگی تغییر آنها را باعث می‌شود. در مقابل، مطالعات ایدئولوژیک درصدد درک این موضوع هستند که چگونه زبان، واقعیت‌های اجتماعی را تحت شعاع قرار می‌دهد و منافع واقعی را محدود می‌کند. بسیاری از مطالعات هویتی با تحلیل کارکرد زبان در ساخت موضوعات اجتماعی شروع می‌شوند. بنابراین، مطالعات هویت محور برای نشان دادن این که لزوماً منافع از عینیات مشتق نشده بلکه محصول ساختار اجتماعی هستند و به لحاظ تاریخی به ایفای نقش‌های اجتماعی مشخص بازیگران آگاه وابسته‌اند، زحمات بسیار را متحمل شدند.

محققان روابط بین‌الملل و خاورمیانه که از مفهوم هویت در مقابل ایدئولوژی حمایت می‌کنند با دیدگاهی بسیار متفاوت از واقعیت اجتماعی شروع می‌کنند. این محققان علاقه‌مند به درک این نکته هستند که چگونه مفهوم هویت که در طی تاریخ ساخته شده به منافع و اقدامات خاص منجر می‌شود. چنین مطالعاتی اذعان می‌دارند که نیروهای اجتماعی شکل‌دهنده هویت و مرزهای گروهی در لحظات حساس قابل تغییر هستند. علاوه بر این، این نیروها که دولت و ملت را تعریف می‌کنند ممکن است به تفاسیر متفاوت از منافع منجر شوند. به طور کلی محققان ایدئولوژی و هویت نوعاً با دیدگاه بسیار متفاوت از واقعیت اجتماعی شروع می‌کنند و بنابراین از مفاهیم مورد نظر خود، توقع انجام کار تحلیلی بسیار متفاوت را دارند.

هویت، قومیت و سیاست خارجی: تحلیل سازه‌انگاران

قومیت و ناسیونالیسم قومی با هر تعریف، مفاهیمی مرتبط با مقوله هویت و موثر بر هویت دولت و یا در رقابت با آن هستند. یک گروه قومی از آن رو با گروه‌های قومی دیگر تمایز و مرزبندی دارد که هویتی متفاوت - خواه واقعی یا تصویری - برای خود قایل بوده و کمابیش بر اساس همین تمایز هویتی رفتار می‌کند. این مفروضه، گزاره‌ای مورد مناقشه نیست. نکته مهم مناقشه برانگیز نحوه تاثیرگذاری این متغیر هویت بخش بر سیاست خارجی است. چنانچه

می‌دانیم رهیافت مسلط واقع‌گرایی نقش و تاثیر چندان برای عناصر غیرمادی مانند هویت و بازیگرانی غیر از دولت در عرصه سیاست خارجی قائل نیست.

اما دهه‌های پایانی قرن بیستم، دوران شکل‌گیری و بسط رهیافتی در مطالعات روابط بین‌الملل و سیاست خارجی بود که با زیر سوال بردن رهیافت رئالیسم و مفاهیم بنیادین آن مانند «قدرت»، «منافع ملی» و «موازنه قوا» در صدد برآمد تحلیلی از روابط بین‌الملل و سیاست خارجی بر مبنای دادن نقش به عوامل اجتماعی و فرهنگی ارائه کند. در این میان، مساله هویت دولت و هویت سایر بازیگران از جمله گروه‌های قومی و مذهبی و چگونگی شکل‌گیری و تاثیرگذاری این هویت‌ها بر عرصه سیاست که تا پیش از این کمتر مورد توجه بود، بیش از گذشته در کانون مباحث تحلیلی قرار گرفت.

به لحاظ آکادمیک، در ابتدا توجه به عنصر معنا دهنده هویت بر ساختار قدرت و دولت در حوزه مطالعاتی جامعه‌شناسی سیاسی قرار داشت. تحقیقات اندیشمندان دیرینه‌گرا (Primordialist) مانند «واکر کاتر»، «هوروتیز»، «گیدنز» و «دیوید» بر نقش گروه‌های قومی و هویت خواهی قومی بر ساخت سیاسی کشورهای چند قومی تمرکز دارد. مجموعه این آثار، ادبیات تئوریک «سیاست قومی» را پدید آورده‌اند. رهیافت سیاست قومی عموماً در صدد شناخت نتایج و پیامدهای مرتبط با تنوعات قومی در ممالک کثیر القوم - که حاصل کنش متقابل دولت مرکزی با گروه‌های قومی است - برمی‌آید (حق‌پناه: ۱۳۸۲: ص ۲۲).

رهیافت سیاست قومی بر خلاف سازه‌نگاری که بر معنای هویت تمرکز دارد، بر شناخت انگیزه‌ها و مقاصد رهبران و دولتمردان در قبال گروه‌های قومی و سیاست‌هایی که در جست‌وجوی مقاصد سیاسی در داخل وضع می‌کنند و از این راه بر روند سیاست‌گذاری خارجی دولت‌ها تاثیر می‌نهند تاکید دارد. بر این اساس، آنان در راستای حفظ موقعیت خود، مساله هویت قومی را به منزله تهدید با فرصت‌هایی موثر در نظر می‌گیرند. در چنین فرایندی، سیاست قومی پوششی خطیر است که طی آن رهبران سیاسی را به مدیریت مسایل و چالش‌های قومی، جلب حمایت گروه‌های قومی و جلوگیری از اتحاد و همراهی آنان با مخالفان داخلی و خارجی وادار می‌کند و دامنه تحقق این اهداف را به سیاست خارجی نیز می‌کشاند (Saidman, 2002: p. 22).

کیت کراس در مقاله «دولت‌سازی و منطقه‌سازی» در تبیین ارتباط سطح مسایل داخلی دولت‌ها با امنیت منطقه‌ای به نکته‌ای مهم دال بر تاثیر هویت قومی بر سیاست خارجی اشاره می‌کند. وی ضمن تاکید بر رابطه این دو سطح، تاکید می‌ورزد که ادراک و رفتار دولت در عرصه‌های پرچالش و خشونت‌زای داخلی، مانند چالش‌های قومی و مذهبی که در فرایند و سیر تاریخی دولت‌سازی آنان شکل گرفته‌اند بر الگوهای رفتاری سیاست

خارجی و تعامل دولت با سایر دولت ها و نحوه برخورد با ترتیبات امنیت منطقه‌ای موثر است (Maoz, 2002, 101).

از این رو، دولتی که بنا بر اصول و مبانی هویتی خود با گروه قومی خاص در داخل مرزهایش، رفتاری خاص دارد؛ دنباله همین رفتار را با موارد مشابه در بیرون مرزها و سطح منطقه‌ای پیش می‌گیرد. به واقع، نمی‌توان انتظار داشت که با وجود برخورد واگرایانه و تحمیل گفتمان هویتی مسلط بر اقلیت‌های قومی، مذهبی در داخل، رفتار همگرایانه‌ای با دنباله آن گروه قومی، مذهبی در خارج صورت پذیرد؛ چنانچه عکس این وضعیت در صورت اتخاذ رویکرد تکثر هویتی و پی‌گیری رویه همگرایانه در داخل نیز متصور است (Maoz, 2002: 102).

به نظر تحلیل‌گران سازه‌انگار سیاست قومی، اگر معیارهای هویتی از جمله هویت‌های قومی و مذهبی بر اولویت دارندگان این هویت نسبت به سیاست‌های داخلی موثر باشد؛ به چند دلیل بر اولویت‌های آنان نسبت به سیاست خارجی هم موثر خواهد بود:

نخست، این که هویت قومی ذاتا پدید آورنده احساس وفاداری و پیوندهای عاطفی است (Horowitz, 1985: p. 21). مرزهای میان کشورها نمی‌تواند اعضای یک گروه قومی را وادار یا مجاب کند دل‌بستگی‌ها و نگرانی‌های‌شان نسبت به وضعیت هم‌تباران قومی خویش در سایر کشورها به ویژه ممالک هم‌جوار را نادیده بگیرند. تداوم و تشدید این پیوندها، نگرش‌ها و تصمیمات دولتمردان و نهادهای حکومتی در عرصه سیاست خارجی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. این وضعیت را می‌توان در سیاست خارجی ترکیه در قبال منطقه ترک‌نشین قبرس مشاهده کرد.

دوم، اتخاذ سیاست حمایت [یا حمایت نکردن] از پیوندهای قومی و مذهبی می‌تواند به آزمونی برای محک زدن میزان صداقت رهبران نسبت به مسایل قومی [و مذهبی] در داخل تبدیل شود. هر گونه تعارض رفتاری در برخورد با تنوعات قومی [و مذهبی] موجود در کشور و پیوندهای خارجی آنان می‌تواند بر اعتبار و مشروعیت نظام تاثیرگذار باشد. گروه‌های قومی و مذهبی داخل، عملکرد سیاست خارجی کشور در قبال هم‌تاهای بیرون مرزی خود را به مثابه آینه‌ای می‌دانند که سیاست قومی حاکم در قبال خودشان را منعکس می‌کند (Saidman, 2002: p. 75).

سوم، ممکن است رهبران حاکم از علایق و پیوندهای گروه‌های قومی مذهبی خارج، برای برتری دادن به یک هویت قومی مذهبی خاص بر سایر هویت استفاده کنند. یا از رویدادهای خارجی با هدف بر جسته کردن هویت قومی، مذهبی مطلوب خود و ایجاد انسجام ملی بهره‌برداری کنند. مثلا اعمال فشار دیپلماتیک ترکیه در مورد حفظ حقوق اقلیت‌های ترک تبار کشورها ی حوزه بالکان، در برهه‌های زمانی مختلف بیشتر در راستای تقویت مبانی هویتی

کمالیستی این کشور و ایجاد انسجام و جلوگیری از تفرق سیاسی داخلی صورت گرفته است (Saidman, 2002: p. 24).

سازهانگارانۀ تأثیر هویت قومی بر سیاست خارجی

رهیافتی دیگر - که در مقایسه با سایر رهیافت‌ها بیشتر بر نقش متغیر هویت در عرصه سیاست تأکید دارد - سازهانگاری (Constructivism) است. سازهانگاری نخست با غلظت مباحث فلسفی با انتشار کتاب «جهانی که ما می‌سازیم» نگاشته «نیکلاس اونف» و نیز اثر «فردریش کراتوچویل» به نام «قواعد، هنجار و تصمیمات» وارد مباحث علوم سیاسی و روابط بین‌المللی شد. اما انتشار اثر «الکساندر ونت» با عنوان «نظریه اجتماعی سیاست بین‌المللی» بود که این رهیافت را برای تحلیل مباحث حوزه روابط بین‌الملل معرفی کرد. به ویژه که ونت در اثر خود کوشید نقدی بر پارادایم نواقع‌گرای مسلط بر مطالعات امور بین‌الملل ارایه کند که عمیقاً متأثر از آراء «کنت والتز» و کتاب «نظریه سیاست بین‌الملل» بود (ونت، ۱۳۸۴: مقدمه مترجم). والتز بنابه مفروضه نواقع‌گرایان، با تأکید بر متغیر ساختار در نظام بین‌الملل و جایگاه بی‌بدیل دولت در این ساختار به تحلیل سیاست بین‌الملل می‌پرداخت. طبعاً بنا بر این نگرش، فرایندهای اجتماعی متضمن معنا، ایده و هویت نقش چندانی در شکل‌دهی به رفتار بازیگران - که تنها دولت‌ها را در برمی‌گرفت - نداشت. ضمن این که مسایل خاص مناطق و خرده نظام‌ها را نادیده گرفته و همه آنها را تحت سیطره ساختار بین‌الملل می‌دانست. از این رو در رهیافت ساختارگرا و دولت‌گرای نواقع‌گرایی جایی برای فکر کردن و پرداختن به مقوله هویت باقی نمی‌ماند. از آنجا که سازه‌انگاری با نقد رئالیسم به اثبات خود می‌پردازد، در ادامه ضمن اشاره مختصر به این نقدها، تأثیر قومیت بر سیاست خارجی از منظر سازه‌انگاری بررسی خواهد شد. واقع‌گرایان به هویت‌ها و مولفه‌های هویت بخش و گروه‌های برآمده از آن مانند گروه‌های قومی و مذهبی و زنان به عنوان متغیرهای موثر بر روابط بین‌الملل و سیاست خارجی دولت‌ها توجهی ندارند. بالعکس آنان به نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل توصیه می‌کنند که به مسایل اساسی این رشته یعنی بررسی علل جنگ، شرایط صلح، نظم و امنیت بازگردند. والتز در همین زمینه در سال ۱۹۹۳ می‌نویسد: «نظریه روابط بین‌الملل نمی‌تواند نظریه در مورد هر چیزی باشد، بلکه نظریه‌ای درباره برخی مسایل مهم جهان است» (Salewski and Enloe, 1995: p. 225). بدین ترتیب، هویت و اشکال آن مانند ناسیونالیسم قومی یا هویت دولت از آنجا که در نظریه ساختارگرایی نواقع‌گرایان جایی ندارد، جزء مسایل مهم جهان به شمار نمی‌آید و به کنار می‌رود. به ویژه که واقع‌گرایی به اهمیت نیروهای درون‌زای موثر بر هویت و کنش دولت بی‌توجه بوده و مفهوم دولت را از هر آن چه که بتواند گویای تأثیرگذاری و مداخله انسانی یا

روابط بین‌الذهانی افراد باشد تهی کرده است. بنابراین نگرش، تنها هویت قابل شناخت هویت دولت، به عنوان بازیگر اصلی نظام بین‌الملل است که این هویت هم ثابت بوده و ضمناً ارتباطی به انگیزه‌ها و مبانی رفتاری دولت‌ها - که عموماً متأثر از ساختار نظام بین‌المللی است - ندارد. اساساً واقع‌گرایی و نواقح‌گرایی سیاست خارجی را مقوله‌ای مجزا و مستقل از ساحت سیاست داخلی و فرایندها و گروه‌های مؤثر بر آن از جمله مسایل قومی می‌داند.

سازهانگاری، خاصه در روایت بسط یافته بوسیله ونت، جایگاه میانه میان رهیافت فردگرا (مانند واقع‌گرا و نواقح‌گرایی) و رهیافت بازتابی و تأویل‌گرا (مانند هرمنوتیک و نظریه انتقادی) دارد. پذیرش نقش بی‌بدیل دولت و نیز قبول اصل آنارشی، ونت را به واقع‌گرایان نزدیک می‌کند. در برابر تأکید وی بر عناصر ایده، معنا و هویت موجب فاصله از واقع‌گرایی و نزدیکی به رهیافت بازتابی و تأویل‌گرا می‌شود (Adler, 1997: p. 319).

از این منظر تأکید بر هویت به عنوان «فرایند معناسازی بر اساس ویژگی فرهنگی یا مجموعه مبهم به هم پیوسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی که بر منابع معنایی دیگر اولویت داده می‌شود» (کاستلز، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۲) از اهمیت و جایگاه آن بر تنظیم و شکل‌دهی به رفتار بازیگران در عرصه داخلی و خارجی ناشی می‌شود. هویت با ویژگی سلبی و ایجابی‌اش، مرزبندی «ما» برابر «دیگران» را شکل می‌دهد. از منظر سازهانگاری، هویت نه امری ثابت و ازلی (مانند دیدگاه واقع‌گرایان و دیرینه‌گرایان) است و نه کاملاً نسبی و سیال (مانند دیدگاه پست مدرنیست‌ها) بلکه هویت‌سازهانگاران، یک برساخته اجتماعی است که هم دارای عناصر ثابت و هم پذیرنده معناها و اشکال پویا است و تحت تاثیر شرایط اجتماعی تحول می‌یابد (ونت، ۱۳۸۴: ص ۳۲۵).

نکته مهم در تحلیل هویت به عنوان مبنای رفتار سیاسی این است که هویت تنها جنبه شناختی نداشته و یا کارکرد شناختی آن با کارکردهای سنجشی و عاطفی همراه می‌شود و طبعاً مبنای رفتار اجتماعی و سیاسی می‌شود. به بیان تد هاف، هویت‌ها سه کارکرد در جامعه دارند که خواه‌ناخواه تعیین‌کننده سیاست «ما» برابر «دیگران» خواهند بود:

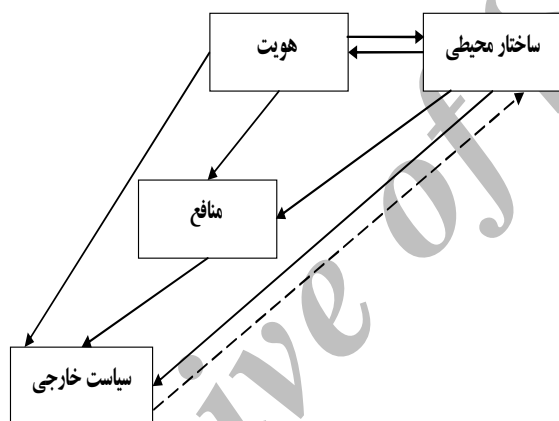
نخست، به ما و دیگران می‌گویند که چه کسی هستیم و به ما می‌گویند که دیگران چه کسانی هستند؛ دوم، تعیین این که ما چه کسی هستیم؛ در برگرفته مجموعه‌ای خاص از منافع یا اولویت‌ها و فرصت‌های اقدام در قلمروی خاص و در ارتباط با بازیگران خاص هستیم؛ سوم، هویت دولت، اولویت‌ها و اقدامات بعدی دولت را بیان می‌کند. دولت، دیگران را بنابر هویتی که برای آنان قایل می‌باشد، درک می‌کند (Hopf, 2000: p. 175).

دیگر استنتاج مهم از رهیافت مزبور این است که با وجود سلطه دولت - ملت به عنوان شکل مسلط هویت در عصر مدرن و جهان معاصر، نمی‌توان سایر اشکال هویتی و تاثیر آن بر

مباحث بین‌الملل و سیاست خارجی دولت‌ها را نادیده گرفت. مدل‌های تحلیلی دولت محور روابط بین‌الملل، اهمیت سیاسی جنبش‌های اجتماعی فروملی و فراملی مبتنی بر هویت‌های قومی، مذهبی، جنسی و طبقاتی را نادیده می‌گیرند. اما رهیافت جدید ضمن توجه به کارکرد سیاسی هویت خواهی قومی، مذهبی، طبقاتی و... در سطوح فروملی و فراملی، امکان تلفیق سطوح سیاست داخلی و سیاست خارجی را نیز فراهم می‌آورند.

نمودار شماره ۱- رابطه هویت و سیاست خارجی

(جفرسون، ونت و کاتزنشتین، ۱۳۸۹: ص ۸۳)



عرصه‌های تاثیرگذاری هویت قومی بر سیاست خارجی

از منظر سازه‌انگاری، نفوذ و تاثیرگذاری اشکال هویت از جمله هویت قومی بر سیاست خارجی به ویژه در منطقه خاورمیانه که در پنج عرصه تبلور می‌یابد:

۱- هویت به منزله پشتیبان: بارنت و تلهامی با مفهوم‌بندی حداقلی از تاثیر هویت بر سیاست خارجی معتقدند هویت دست‌کم نقش توجیه کننده سیاست خارجی را بر عهده دارد. سیاستمداران حتی اگر عمدتاً در پی منافع مادی و عینی باشند، با ارجاع به هویت‌های ملی، مذهبی و قومی مورد توجه توده‌ها، رفتار خود را توجیه و به دنبال جلب پشتیبانی مردم از سیاست‌هایشان هستند (بارنت و تلهامی، ۱۳۸۳: ۱۵).

۲- شکل‌دادن به آنچه هم ممکن و هم مشروع است: هویت‌ها به تصورات از خود و از دیگران شکل می‌دهند و طبعاً از این راه خطوط کلی حاکم بر سیاست خارجی را ترسیم می‌کنند. هویت، ایده حاکمیت را تعریف می‌کند، مقاصد دولت را تعیین و مشخص می‌کند که

چه تهدیداتی متوجه آن هست و چه سیاست‌های کلی در سطوح داخلی و خارجی باید اخذ شود. به عنوان نمونه، سوزان مالونی در پژوهش خود یادآور می‌شود که چگونه هویت بر ساخته پس از انقلاب اسلامی بر اساس ناسیونالیسم تاریخی ایرانی، اسلام سیاسی و ضدیت با امپریالیسم، سیاست خارجی ایران را جهت بخشید و مشروعیت داد (بارنت و تلهامی، ۱۳۸۳: ص ۱۷).

۳- تاثیرگذاری بر اولویت‌ها: سازه‌انگاران مدعی هستند رهیافت‌هایی مانند واقع‌گرایی قدرت تبیین اولویت‌های سیاست خارجی را ندارند و همه چیز را به مفهوم مبهم منافع ملی و قدرت ملی ارجاع می‌دهند. اما از منظره سازه‌انگاران می‌توان مدعی شد که هویت بر تعیین سلسله مراتب منافع کشور و طبعاً اولویت سیاستگذاری برای نیل به آنها تاثیر می‌گذارد. تاثیرگذاری این متغیر بر سیاست خارجی دولت‌های خاورمیانه بوسیله لینچ، سوزان مالونی و داویشا به ترتیب در خصوص اردن، ایران و عراق بررسی شده است. به نظر مالونی، آنگاه که در ایران عنصر ناسیونالیسم غلبه داشت، تمایل به اتخاذ سیاست‌های تهاجمی با هدف تثبیت قلمرو یا بسط حوزه نفوذ ایرانی در سیاست خارجی ایران عینیت می‌یافت. عنصر هویت بخشی اسلام سیاسی به اولویت‌دهی سیاست ایران در حوزه جهان اسلام می‌انجامد و بالاخره وجوه ضدامپریالیستی هویت ایرانی، غرب ستیزی و چالش با سلطه‌جویی آمریکا را دامن می‌زند (بارنت و تلهامی، ۱۳۸۳: ص ۱۹).

۴- تاثیرگذاری بر هزینه اعمال سیاست‌ها: افزایش یا کاهش هزینه اعمال سیاست بر مبنای پویایی هویتی جوامع محاسبه می‌شود. افزایش یا کاهش مشروعیت رهبران و رژیم در نتیجه توجه یا بی‌توجهی به مبانی هویتی، از مصادیق هزینه اعمال سیاست است. بی‌تردید سیاست خارجی رژیم شاه در نزدیکی بیش از حد به آمریکا و اسرائیل که معارض با وجوه اسلامی و ضد امپریالیستی هویتی جامعه ایرانی بوده در فرسایش مشروعیت رژیم پهلوی و تکوین انقلاب بهمن ۱۳۵۷ - که در آن شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل، طنین تظاهرات روزانه مردم بود - نقشی موثر داشت.

در همین خصوص، مالونی با نقد دیدگاه‌های رئالیستی که قایل به توفیق ایران در استفاده از محرک‌های هویتی طی جنگ با عراق هستند، معتقد است که این سیاست هزینه‌هایی برای جمهوری اسلامی داشت؛ چرا که برانگیختن هویت اسلامی و آن‌گاه توقف جنگ، می‌توانست چالش مشروعیتی برای نظام ایجاد کند؛ چالشی که تنها با حضور رهبری فرهمند انقلاب بلا اثر شد.

۵- تعیین بخشیدن به پیامدها و نتایج: هویت معین، چگونگی بازی و قواعد آن و نحوه یارگیری در نظام بین‌الملل را تعیین کر و بدین جهت پیامدهای و نتایج سیاست‌های اعمال را تعیین می‌کند. اگر بازیگران، هویت‌هایی سازگار داشته باشند، امکان این که فرجام چالش آنها

به سازش، و روش‌های مورد استفاده از ابزار نظامی به دیپلماسی و چانه‌زنی تغییر یابد، علی‌القاعده [و نه حتما] بیشتر خواهد بود (بارنت و تلهامی، ۱۳۸۳: ص ۲۲).

مطالعات موردی و میدانی برای فهم رابطه هویت و سیاست خارجی نشان می‌دهد که در منطقه‌ای مانند خاورمیانه، بنابر موقعیت تاریخی هویت‌ساز خود به عنوان خاستگاه تمدن‌های بزرگ باستانی و ادیان آسمانی جهان گستر و نیز وضعیت جغرافیایی خاص و تاثیرپذیری از کانون‌های هویت‌بخش پیرامونی، لایه‌های هویتی پر شمار و گوناگون به طور همزمان و توأمان حضور دارند و بر پهنه سیاست و حکومت در خاورمیانه تاثیر می‌نهند. به گونه‌ای که اغلب گسل‌های منازعه در خاورمیانه بر مبنای مولفه‌های هویتی قابل‌بازشناسی و انطباق هستند. هویت‌های قومی، مذهبی ریشه شکل‌گیری گسست‌های اجتماعی فعال و متراکم در بیشتر کشورهای منطقه شده‌اند که حول آنها، جنبش‌های اجتماعی و بسیج سیاسی صورت می‌گیرد.

به سختی می‌توان مرزبندی هویتی - شخصی در خاورمیانه ارایه داد و آنها را در سطوح هویت‌های فروملی، ملی و فراملی دسته‌بندی کرد و فرضا هویت خواهی قومی را فروملی، پان عربسیم، پان ترکسیم و پان ایرانسیم را هویت ملی و یا اسلام‌گرایی را هویت فراملی دانست. زیرا بنا به همین مثال، هویت خواهی بر مبنای ناسیونالیسم ترک، شالوده هویت ملی ترکیه هست، اما در کشور ایران، این گرایش هویتی قومی ممکن است در سطح فروملی دنبال شود که تحت تاثیر دخالت عامل خارجی از ناحیه ترکیه و با جمهوری آذربایجان به مساله‌ای پر چالش در عرصه سیاست خارجی ایران و همسایگانش بدل شود.

در خاورمیانه نیز پان عربسیم همواره شالوده هویت ملی اغلب کشورهای عرب بوده است؛ اما در مقاطعی خاص به شکل گفتمان هویتی منطقه‌ای و فراملی درآمد است. جالب این که در عین حال هیچ یک از رژیم‌های پان عرب مصر و عراق (در دوره ناصر و صدام حسین)، علی‌رغم تمسک به آن، هیچگاه از ملاحظات ملی و حتی فروملی و داخلی خود غافل نبوده و از محمل هویت خواهی فراملی پان عربی برای تحکیم سلطه خود در داخل و یا تحمیل قدرت خویش بر سایر دولت‌های عربی بهره می‌بردند. تاثیرگذاری همزمان هویت‌های فراملی پان عربی و اسلام بر سیاست و حکومت دولت‌های عرب خاورمیانه و نیز نگرش و برداشت متعارض دولت‌های مسلمان و جنبش‌های اسلام‌گرا از عنصر هویت بخش اسلام نیز جلوه‌ای دیگر از پیچیدگی مفهومی گفته شده را نشان می‌دهد.

درباره هویت خواهی قوم کرد، این مساله پیچیدگی بیشتر دارد. هیچ دولت، ملتی در منطقه بر خاسته و حامل چنین هویتی نیست و کشورهای سوریه، ایران، عراق و ترکیه در سطح

فروملی با قوام‌گرایی کردی [البته نه به یک اندازه] مواجه هستند. در عین حال، ابعاد منطقه‌ای موضوع، این دولت‌ها را در سطح فراملی نیز با ناسیونالیسم کردی مواجه کرده است.

مرزهای در هم تنیده هویتی ناشی از وجود گفتمان هویتی فراملی از یک سو و پراکندگی گروه‌های قومی مذهبی تجزیه شده در چند کشور در خاورمیانه و تبدیل آنها به گسل‌های فعال منازعه، موجب شده که اولاً، تحولات داخلی کشورها به سرعت بعد خارجی یابد و تلفیق و پیوندی بیشتر میان سیاست داخلی و خارجی پدید آورد.

دوم این که، هویت، عنصر موثر و پایدار منازعه حاملان آن به ویژه گروه‌های قومی - مذهبی بوده و موجبات تهدید یکپارچگی سرزمینی و انسجام اجتماعی دولت‌های برخوردار از تنوعات قومی مذهبی را فراهم می‌آورد. به این ترتیب، مساله هویت خواهی خاصه از ناحیه گروه‌های قومی، به یک چالش برای امنیت ملی اغلب دولت‌های خاورمیانه بدل شده و با توجه به ابعاد خارجی، یعنی دریافت حمایت از گروه‌های قومی مشابه و یا دولت‌های رقیب در دستور کار سیاست خارجی قرار می‌گیرد.

سوم، در کنار جنبه تهدید آفرین هویت‌خواهی قومی، ابعاد فرصت محور آن نیز عطف توجه سیاست خارجی دولت را به همراه دارد. دولت‌ها، منبعت از ملاحظات هویتی و برای کسب مشروعیت و اعتبار در سطح داخلی و منطقه‌ای - که البته افزایش قدرت ملی آنها را نیز در پی دارد - به حمایت و تقویت هویت‌های همسود در خارج از مرزهایشان می‌پردازند.

چالش با الگوهای رئالیستی تبیین سیاست خارجی در خاورمیانه

با وجود گسترش هویت‌خواهی‌های قومی و مذهبی در خاورمیانه و تأثیرگذاری آن بر سیاست خارجی دولت‌ها و ترکیبات امنیت منطقه‌ای، شماری از تحلیل‌گران هم‌چنان بر استمرار منطق رئالیسم بر ساحت سیاست و امنیت در خاورمیانه تأکید دارند. به باور آنان، دولت هم‌چنان بازیگر عمده باقی مانده و تحولات منطقه تابع قواعد رئالیسم از جمله بقاء خودیاری و موازنه قوا است (احتشامی و هینبوش، ۱۳۸۲: صص ۶-۴۴). با در نظر گرفتن این واقعیت، لازم است تبیین هویت محور سیاست خارجی به گونه‌ای تمهید شود تا قابلیت پاسخ‌گویی و تحلیل نکات زیر را داشته باشد:

- ۱- چگونگی بازشناسی محیط عملیاتی و اجرای سیاست خارجی دولت‌های خاورمیانه؛
- ۲- نحوه تأثیرگذاری گروه‌های فراملی و فروملی بر رفتار دولت‌ها؛
- ۳- شناخت فرایندها و مؤلفه‌های تأثیرگذار در محیط داخلی کشورها بر سیاست خارجی دولت‌ها؛

۴- جایگاه و نحوه اثرگذاری عناصر هویت‌بخش و معنایی بر رفتار دولت‌ها.

در این صورت دستاوردهایی برای ساماندهی مطالعات موردی متصور است. اما آیا تحلیل حوزه ماتریالیستی، دولت‌گرا، منفعت‌محور سیاست خارجی با نظریه‌های معناگرا و هویت‌محور بنابر قواعد روش‌شناسی علوم اجتماعی امکان‌پذیر است؟ با وجود مناقشات نظری پر دامنه در این باره به اختصار می‌توان چنین پاسخ داد که چنانچه دو رهیافت امکان‌آشتی و سازش در مبانی هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی داشته باشند قابلیت چنین تلفیقی وجود دارد. همانگونه که ونت اشاره دارد. نقطه‌عزیمت سازه‌انگاری تا حد زیادی به نظریه کنت والتز شباهت دارد. اما تعهدات هستی‌شناسی مادی‌گرایانه و فردگرایانه باعث می‌شوند که والتز به این نتیجه برسد که آنارشی ضرورتاً باعث می‌شود سیاست بین‌الملل در جهانی تعارض‌آمیز و مبتنی بر خودیاری (Self-help). شکل گیرد. در برابر هستی‌شناسی معناگرا و کل‌گرایانه، ونت را به این نتیجه می‌رساند که «آنارشی چیزی است که دولت‌ها از آن می‌فهمند». چنانچه ملاحظه می‌شود با وجود هستی‌شناسی متفاوت، ونت اصل آنارشی و اصل دولت‌محوری والتز را می‌پذیرد و تنها پهنه معناگرایانه شکل‌دهنده به وضعیت آنارشی را نیز در تحلیل آن لحاظ می‌کند. در نتیجه آشتی و تلفیق دو دیدگاه، ونت در مقاله معروف خود در سال ۱۹۹۲ تأکید می‌کند که آنارشی چیزی است که دولت‌ها تصور می‌کنند هست و بنابراین «برداشت» دولت‌ها از آن است که اهمیت دارد (ونت، ۱۳۸۴: مقدمه مترجم).

در عرصه شناخت‌شناسی هم، رئالیسم و نورنالیسم بر شناخت عوامل شکل‌دهنده به منافع کشورها و نیز عوامل چالش میان دولت‌ها تأکید داشته‌اند. عنصر ساختار در نظریه والتز برجسته می‌شود. سازه‌انگاری هم به عوامل معنایی (Ideational) که نگرش دولت‌ها به مقوله منفعت، رقابت و چالش بر سر منافع ارجاع می‌دهد و هم منطق ساختارگرایی والتزی را می‌پذیرد. از این رو، ونت در دیباچه کتاب «نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل» به تصریح تأکید می‌کند که نظریه‌اش نوعی «معناگرایی ساختاری» است (ونت، ۱۳۸۴: مقدمه مترجم).

نتیجه

نتیجه‌گیری این نوشتار بر پایه این مفروضه استوار است که اساساً طرح مساله منافع در مقابل هویت می‌تواند نادرست باشد. حتی واقع‌گرایان و نواقع‌گرایان با تجربه تأکید می‌کنند که فقط نیروهای مادی در تعریف منافع نقش ندارند. بنابراین، برداشت آنها از منافع دربرگیرنده عوامل معنایی هم هست (بارنت و تلهامی، ۱۳۸۳: ص ۳۲).

تلفیق دو رهیافت مزبور قابلیت مطالعه مصادیق و پدیده‌های جاری به ویژه در مناطق مانند خاورمیانه را نیز افزایش می‌دهد. محققان روابط بین‌الملل عموماً معتقدند که نظریه‌های رئالیسم

و نورثالیسم توانایی چندان در مطالعه مسایل اصلی جهان معاصر یعنی پدیده جنگ و صلح در دوران جنگ سرد و پس از آن - که تعداد دولت های جهان سومی افزایش بی سابقه ای یافت - نداشته اند. خاصه که در این دوران، منشاء اصلی منازعات بین المللی از تلاش مداوم دولت های جهان سومی در تلاش برای دولت سازی و ملت سازی برای نیل به دستاوردهای کلاسیک غربی بود که در یک نظام بین المللی کاملا متفاوت با قرن ۱۹، این دولت ها را در برابر دخالت های فیزیکی و هنجاری از بیرون شدیداً آسیب پذیر می ساخت (Ayoob, 2005: p. 39).

حتی در اروپای قرن ۱۹ نیز دولت - ملت سازی همزمان موجودیت های سیاسی همجوار به معنای دستورالعملی برای ستیز و رقابت میان آنها بود که علاوه بر جنبه های ماتریالیستی و منافع عینی ابعاد معنایی و هویتی روشن داشت. پر واضح است تکرار این وضعیت در خاورمیانه معاصر و استمرار منازعه میان دولت های منفعت گرا و رئالیست، در عین حال محتوا و مضمون سازه انگارانه هم دارد. محمد ایوب، تحلیل گر مسایل جهان سوم با توجه به ناکارآمدی دیدگاه مسلط در مطالعات روابط بین الملل (IR) می نویسد؛ تحلیل مسایل خاص جهان سوم - که او به آنها «تجارب زیردستان» نام می دهد. - نیازمند چارچوب تئوریک خاص است. ایوب دیدگاه «رئالیسم زیر دست» [Subaltern Realism] را به عنوان دیدگاه بدیل مطرح می کند (Ayoob, 2005: p.31).

این دیدگاه ضمن پذیرش عناصر بنیادین رئالیسم مانند دولت گرایی، بقا و خودیاری؛ برای رفع نقایص آن به اصول خاص سیاست در جهان سوم از جمله فرایند ناقص دولت - ملت سازی، تاثیرپذیری از خارج، بحران مشروعیت فراروی نخبگان، اقتدارگرایی دولت ها، درهم تنیدگی امنیت و نظام با امنیت حاکمان توجه دارد. همچنین دیدگاه رئالیسم زیردست ارتباط میان متغیرهای داخلی و خارجی مرز به منازعات بین دولت ها و پیچیدگی فرایند دولت سازی در کشورهای چند قومی آسیا، آفریقا و ارتباط با سیاست خارجی موازنه گرا در سطح منطقه ای را مد نظر قرار می دهد.

از حوزه نظری که بگذریم، مطالعات موردی با تلفیق این دو رهیافت برای تحلیل سیاست خارجی دولت های خاورمیانه اخیراً از رونق بسیار برخوردار شده است. به عنوان نمونه می توان به آثار جدید شبلی تلهامی و مایکل بارنت اشاره کرد. آنها تاکید دارند که با وجود سیطره منطق واقع گرایی بر خاورمیانه، می توان ویژگی های در حال تکوین و هویتی این دولت ها را در قبال هویت های نوظهور از جمله هویت های قومی و مذهبی بررسی کرد و رهیافت سازه انگاری را مکمل رئالیسم و نورثالیسم قرار داد (Ayoob, 2005: p. 32).

بدین ترتیب، می توان به این دریافت مبتنی بر تفاهم نظری رسید که رئالیسم، مطالعه چیزی است که کنش های اجتماعی انسان را محدود می کند و سازه انگاری، مطالعه چیزهایی است که

انسان را رهایی می‌بخشد. سازه‌انگاری به رئالیسم کلاسیک، مبانی شناخت سازه‌های اجتماعی در عرصه سیاست و مشخصاً عرصه قدرت را اضافه می‌کند و اصول رئالیسم را تعالی می‌بخشد.

با عنایت به موارد گفته شده، می‌توان نتیجه گرفت که تحلیل سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه با بن‌مایه‌های واقع‌گرایانه، و با نظریه‌هایی که با رویکرد سازه‌انگاران به تبیین رابطه هویت و سیاست خارجی می‌پردازند؛ می‌تواند چارچوبی مناسب برای تحلیل سیاست خارجی دولت‌های خاورمیانه از جمله جمهوری اسلامی ایران در مواجهه با مسایل مختلف مانند جنبش‌های قومی و مذهبی و نیز مسأله کرد باشد.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. احتشامی، انوشیروان و هینبوش، ریمونده (۱۳۸۲)، "سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه". تهران: مطالعات راهبردی.
۲. بارنت، مایکل و تلهامی، شبلی، (۱۳۸۳)، "سیاست و هویت در خاورمیانه"، ترجمه مرتضی بحرانی، تهران: مطالعات راهبردی.
۳. بالمر، مارتین و سولومرز، جان، (۱۳۸۱)، «مطالعات قومی و نژادی»، ترجمه محمدکمال سروریان و پرویز دلیرپور، تهران: مطالعات راهبردی.
۴. بشلر، ژان، (۱۳۷۰)، «ایدئولوژی چیست؟»، ترجمه علی اسدی، تهران: مرکز.
۵. حق‌پناه، جعفر، (۱۳۸۷)، "کردها و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران"، تهران: ابرار معاصر، تهران.
۶. حق‌پناه، جعفر، (۱۳۸۲)، «ایدئولوژی و سیاستگذاری قومی»، تهران: مطالعات راهبردی.
۷. کاستلز، مانوئل، (۱۳۸۰)، «عصر اطلاعات»، ترجمه افشین خاکباز، ج ۲، تهران: نی.
۸. میرمحمدی، داود، (۱۳۸۳)، «هویت ملی در ایران»، تهران: مطالعات ملی.
۹. ونت، الکساندر، (۱۳۸۴)، "نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل"، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

ب. خارجی:

1. Rogers Brubaker and Frederick cooper, (2000), "*Beyond Identity*" theory and society, no 1.
2. Stephen Saidman, (2002), "*thinking theoretically about identity & foreign policy*". In: shibly Tehlhami & Micheal Barsedtt(Ed) Identity and Foreign policy. In the Middle East. Cornell paperback.
3. Maoz: Zeev, (2004), (Ed) "*Building Regional Security in the Middle East*".
4. Donald Horowitz, (1985), "*Ethnic Group in conflict*" Berekly: university of californila press.
5. M. Salewski and C. Enloe. (1995), "*Questions about*" Identity in "IR" in ken Booth & stevesmith (Eds) International Relation today Cambridge: Polity Press.
6. Emanuel Adler. (1997), "*Seizing the middle Ground: constructivism in world Politics*" European Journal of international Relations.
7. Ted Hopf. (2000), "*The promise of constructivism in IR Theory*" London: Routledge.
8. Peter Katzenstein (ed.), (1996), "*The Culture of Nationa' Security Norms and Identity in World Politics*" (Columbia University Press).
9. Ayoob, Mohammad, (2005), "*Subaltern Realism: International Theory Meets the Third World*" in International Theory Meets the third World" in International Theory and third world New York: ST. Martin Press.